

آیا قرآن کلام الهیست؟

داکتر عبدالکریم نایک

مترجم سوما نظری

بخش دوم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على اشرف الانبياء و المرسلين و آله اصحابه اجمعين و اما بعد.

کتاب را اکنون بدست دارید براساس سخنرانی داکتر عبدالکریم نایک نوشته شده است. داکتر نایک در سال ۱۹۶۵ در شهر (بمبئی) کشور هندوستان بدنیا آمده تحصیلاتش را در رشته طب به پایان رسانید. اما نظر به علاقه زیادی که به دین اسلام داشت خواست به معرفی این دین بپردازد. داکتر نایک امروز یکی از برجسته ترین مبلغین دین مبین اسلام به شمار می رود. او سرگرم مسافرت به کشور های مختلف جهان بوده با ایجاد سخنرانی ها و مباحث آزاد پیرامون دین اسلام می پردازد. نامبرده از استعداد خاصی برخوردار است طوری که توانسته است بخشهای زیادی از قرآن کریم، احادیث نبوی، تورات، انجیل و کتابهای دینی سایر ادیان را در حافظه بسپارد.

باری او از "پاپ" رهبر مسیحیان دنیا دعوت نمود که در یک مباحثه با او شرکت نماید که البته این درخواست او از جانب "پاپ" بی جواب گذاشته شد.

سخنرانی داکتر نایک تحت عنوان (آیا قران کلام الهیست ؟) مشتمل دو بخش میباشد. بخش اول شامل سخنرانی داکتر نایک میباشد و بخش دوم به سوالات و مباحثه آزاد اختصاص یافته است.

هدف من از ترجمه نمودن این کتاب مساعد ساختن زمینه معرفی داکتر نایک با خواننده های دری زبان و در عین زمان رفع سوء تفاهات پیرامون حقانیت قرآن کریم میباشد.

داکتر نایک امروز ریاست (مرکز تحقیقات اسلامی) را در شهر بمبئی هندوستان به عهده دارد. دوستان میتوانند با مراجعه به سایت رسمی (مرکز تحقیقات اسلامی در بمبئی) با داکتر نایک و آثارش معرفت بیشتر حاصل نمایند.

سوما نظری

آدرس وبسایت مرکز تحقیقات اسلامی در شهر بمبئی

www.irf.net

بخش دوم

سوال و جواب

سوال : اسم من " سارله رام چندرا" است. من میخواهم ببرسم که چرا مسلمانان خداوند را (الله) مینامند؟

جواب : من در جریان صحبت هایم توضیحاتی درباره اسم مبارک (الله) توسط سوره اخلاص بیان نمودم. در سوره اخلاص میخوانیم (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱) اللَّهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (۳) وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴)).

ترجمه (بگو: خداوند یکتا و یگانه است. خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می‌کنند. نژاد و زاده نشد. و برای او هرگز شبیه و مانندی نبوده است).

همچنان در سوره الاسرا آیه یکصد و دهم آمده است (قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُتُمْ بِهَا وَابْتَغُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا).

ترجمه (بگو «الله» را بخوانید، یا «رحمن» را، هر کدام را بخوانید (ذات پاکش یکی است و) برای او نامهای نیک است، و نمازت را زیاد بلند یا آهسته مخوان و در میان این دو راهی (معتدل) انتخاب کن).

اینکه زیباترین اسمها مربوط خداوند متعال است، در آیات متعددی ذکر گردیده است. اما اینکه چرا مسلمانها خداوند متعال را (الله) مینامند باید گفت که (الله) یک اسم خاص و منحصر بفرد است. در حالیکه اسم هایکه در دیگر زبانها از جمله در زبان انگلیسی برای خداوند بکار میرود اسم خاص نیست.

در زبان انگلیسی برای خدا میگویند (God). اگر یک حرف (S) را در اخیر کلمه (God) اضافه نمائید، کلمه (Gods) به معنی "خدایان" بدست میآید. در حالیکه میدانیم که خداوند متعال یکیست و چیزی بنام "خدایان" وجود ندارد.

اگر در ادامه (God) حروف (dess) را اضافه کنید، کلمه (Goddess) بدست میآید که اسم مونث یا "الهه" معنی میدهد. در حالیکه خداوند متعال فاقد جنسیت است. به همین ترتیب با این کلمه در زبان انگلیسی و دیگر زبانها میشود به اصطلاح "بازی" نمود و معنی آنرا تغییر داد. اما اسم مبارک (الله) خاص بوده و نمیتوان آنرا تغییر داد.

سوال : اسم من "قسیم داویر" است و من سوالی دارم به این شکل که هارون شوری (یک نویسنده و ژورنالیست هندی) به آیات یازدهم و دوازدهم سوره "النسا" اشاره نموده میگوید اگر براساس این آیات حصه میراث هر یک از وارثین را جمع نمایم مجموعه آنها بالاتر از (یک حصه) میگردد به این دلیل هارون شوری الزام وارد میکند که نویسنده قرآن ریاضی را بلد نبوده است، لطفاً در اینباره توضیحات بدهید!

جواب : طوریکه من در صحبتهایم گفته ام صد ها تن تلاش نموده اند تا به قرآن الزام وارد نمایند. آنها به مسائلی به نام "اشتباه" در قرآن اشاره نموده اند، ولی هیچکدام از این الزامات شان درست نبوده همه فاقد حقیقت اند.

تا جائیکه موضوع به میراث ارتباط میگیرد در قرآن کریم در جاهای مختلف به آن اشاره شده است از جمله در سوره "البقره" آیات یکصد و هشتادم و دوصد و چهل، سوره "النسا" آیات نهم و نوزدهم و سوره "مانده" آیه یکصد و پنجم. اما تفصیل موضوع در آیات یازدهم، دوازدهم و یکصد و هفتادوشش سوره "النسا" آمده است. ولی ترجمه که "هارون شوری" بکار میبرد اینست که در سوره النسا آیات یازدهم و دوازدهم آمده است (خداوند به شما در باره فرزندان سفارش می‌کند سهم پسر چون سهم دو دختر است و اگر [همه ورثه] دختر [و] از دو تن بیشتر باشند سهم آنان دو سوم ماترک است و اگر [دختری که ارث می‌برد] یکی باشد نیمی از میراث از آن اوست و برای هر یک از پدر و مادر وی [متوفی] یک ششم از ماترک [مقرر شده] است این در صورتی است که [متوفی] فرزندی نداشته باشد ولی اگر فرزندی نداشته باشد و [تنها] پدر و مادرش از او ارث برند برای مادرش یک سوم است [و بقیه را پدر می‌برد] [البته همه اینها] پس از انجام وصیتی است که او بدان سفارش کرده یا دینی [که باید استتفا شود].

آیه دوازدهم میگوید (و نیمی از میراث همسرانتان از آن شما [شوهران] است اگر آنان فرزندی نداشته باشند و اگر فرزندی داشته باشند یک چهارم ماترک آنان از آن شماست [البته] پس از انجام وصیتی که بدان سفارش کرده‌اند یا دینی [که باید استتفا شود] و یک چهارم از میراث شما برای آنان است اگر شما فرزندی نداشته باشید و اگر فرزندی داشته باشید یک هشتم برای میراث شما از ایشان خواهد بود [البته] پس از انجام وصیتی که بدان سفارش کرده‌اید یا دینی [که باید استتفا شود]).

خوب این موضوع یک مقدار مغلق بنظر میرسد ولی اگر یک اندازه توجه نمایند موضوع وضاحت مییابد.

بطور خلاصه میتوان گفت که در آیه یازدهم سوره نسا در مورد میراث که برای فرزندان شخص متوفی تعیین گردیده است اشاره شده است. در ادامه همین آیه درباره سهمیه والدین متوفی از میراث حرف زده شده است. در آیه دوازدهم سوره نسا در مورد سهم زن و یا شوهر از میراث که از همسرش باقی مانده است، اشاره شده است.

در اسلام درباره میراث به تفصیل حرف زده شده است. قرآن کریم در این مورد صرفاً بشکل فشرده راجع به اساسات میراث حرف زده است. جهت دریافت تفصیل موضوع باید شما به احادیث رجوع کنید. موضوع میراث در اسلام وسعت دارد و در واقعیت یک شخص میتواند همه عمرش را صرفاً صرف تحقیق درباره موضوع میراث نماید. اما "هارون شوری" صرفاً با این دو آیه قرآن شریف میخواهد همه مطلب را بدانند. این شیوه او شبیه این خواهد بود که شخصی بخواهد یک سوالی ریاضی را حل کند در حالیکه قواعد اساسی ریاضی را بلد نباشد. در ریاضی قاعده وجود دارد که بر مبنای آن باید در قدم نخست به عملیه تقسیم، بعداً عملیه ضرب، بعداً جمع و در آخر به عملیه منفی پرداخته شود. اگر شخصی این قاعده را بلد نباشد و بخواهد که یک سوال ریاضی را حل نماید، جواب بدست آمده توسط او نا درست خواهد بود. "هارون شوری" نیز به عین شکل قواعد اساسی ریاضی را بلد نیست زیرا نظر به قانون اسلام در مورد میراث، سهمیه نخست، به همسر و والدین مربوط میشود، و بعداً هر آنچه از میراث باقی مانده باشد بین اولاد های متوفی تقسیم میگردد. هرگاه شما این قاعده را تعقیب نمایید مجموعه این مقدار هرگز از "یک حصه" تجاوز نمیکند. امیدوارم توانسته باشم به سوال شما پاسخ بدهم.

سوال: اسم من "فوزیه سید" است و من به صفت بازرس در موسسه (ام، بی، سی) کار میکنم. من قبلاً مسیحی بودم و در سال ۱۹۸۰ ایمان آورده مسلمان گردیدم اما والدینم هنوز هم مسیحی اند. سوال من اینست که چطور میتوانم والدینم را متقاعد سازم که حضرت محمد صلی الله و علیه و سلم، قرآن کریم را از کتابهای تورات و انجیل اقتباس نکرده است؟

جواب: طوریکه من قبلاً گفتم در اصل این واقعیت تاریخی که حضرت محمد (ص) یک شخص اُمی یا بیسواد بودند، خود ثابت میسازد که قرآن کریم از روی کدام کتاب دیگر اقتباس و کاپی نشده است.

در قرآن کریم در سوره عراف، آیه ۱۵۷ خداوند متعال میفرماید (آنها که از فرستاده (خدا) پیامبر «امی» پیروی می کنند کسی که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است می یابند و آنها را به معروف دستور می دهد و...).

اگر شما امروز به کتاب تورات موجود مراجعه کنید در کتاب "اشیعا" در فصل ۲۹ در جمله ۱۲ ام چنین میخوانید (کتاب به کسی داده شده است که خوانده نمیتواند).

بهرحال آنهایکه این اتهام را وارد میکنند که نعوذ بالله حضرت محمد (ص) قرآن را از تورات و یا انجیل کاپی نموده، اینرا نمیدانند که در زمان حیات پیامبر گرامی اسلام، هنوز تورات و انجیل به زبان عربی ترجمه نشده بودند. نخستین ترجمه عربی تورات در سال ۹۰۰ میلادی توسط شخصی به اسم (آر. سادیاس) نوشته شد، یعنی دو صد سال بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام. انجیل برای بار اول به زبان عربی توسط شخصی به اسم (ایرپینوس) در سال ۱۶۱۶، یعنی حدودی هزار سال بعد از رحلت حضرت محمد صلی الله و علیه و سلم ترجمه گردید. من این را میپذیرم که میان انجیل، تورات و قرآن کریم مشابهت های موجود است ولی این موضوع نمیتواند دلیل شود که قرآن شریف از کتابهای ماقبل خود کاپی شده است. بلکه دلیل موجودیت مشابهت بین این کتابها، داشتن منبع مشترک آنها میباشد. در واقعیت تمام کتابهای الهی دارای یک پیام بوده است و آن توحید یا یکتا پرستی است. اما طوریکه من قبلاً نیز گفته ام سایر کتابهای الهی به استثنای قرآن کریم با گذشت زمان مورد تحریفات قرار گرفته و به همان شکل اولی و اصلی شان باقی نمانده اند.

در تورات و انجیل [موجوده] مواردی زیادی وجود دارند که توسط انسانها نوشته شده است، اما در کنار اینها مواردی محدودی نیز وجود دارد که با قرآن شریف در مشابهت قرار دارد. از طرف دیگر اگر موجودیت این مشابهت ها دلیل کاپی کردن یا اقتباس کردن باشد در آنصورت باید گفت که بنابر موجودیت شباهتهای موجود میان تورات و انجیل حضرت عیسی (ع) (نعوذ بالله) انجیل را از تورات کاپی نموده بودند. میخواهم بکار دیگر خاطر نشان سازم که مشابهت در میان کتابهای الهی به دلیل مشترک بودن منبع آنها میباشد.

اگر من در روز امتحان بخوام تقلب یا "نقل" کنم هرگز در ورق امتحان نخواهم نوشت که من جوابات را از ورق امتحان فلان شخص کاپی نموده ام. اما خداوند متعال در قرآن کریم از حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی (ع) و سایر پیامبران الهی ذکر نموده این مطلب را بیان نموده است که آنها همه فرستاده گان و پیامبران خداوند متعال بوده اند. قرآن کریم به انبیا الهی اعتبار و احترام خاصی میگذارد. اما اگر حضرت محمد (ص) نعوذ بالله قرآن را کاپی میکردند هرگز از پیامبر بودن حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی (ع) ذکری به عمل نمیآوردند، که این مطلب خود ثابت میسازد که قرآن کاپی نشده است.

صرفاً مبتنی بر حقایق تاریخی مشکل خواهد بود که حقانیت قرآن، تورات و انجیل را ثابت نمائیم. به این دلیل بی‌آیند با استفاده از ساینس قرآن، تورات و انجیل را مورد آزمایش قرار دهیم.

در ظاهر خیلی از مسایل که در قرآن ذکر شده است در تورات و انجیل نیز مذکور می‌باشد ولی اگر اندکی دقیق گردیم متوجه می‌شویم که تفاوت میان اینها از زمین تا آسمان است. بطور مثال در تورات در "کتاب تکوین یا پیدایش" از خلقت آسمانها و زمین و کائنات حرف زده شده است که در ظرف شش روز ساخته شده است و روز نیز به مدت زمان ۲۴ ساعت تعریف شده است.

قرآن کریم نیز در جاهای مختلف از جمله سوره اعراف آیه ۵۴ و سوره یونس آیه سوم میفرماید که خلقت زمین و آسمانها در مدت شش "ایام" صورت گرفته است. کلمه عربی (یوم) روز معنی میدهد که جمع آن (ایام) است. اما در عین زمان کلمه یوم، یک معنی دیگر نیز دارد و آن "دوره خیلی طولانی از یک عصر تاریخی" می‌باشد. ساینس در برابر این گفته قرآن کریم که زمین و آسمانها در خلال شش "دوره خیلی طولانی یک عصر" ساخته شده اند، هیچ اعتراضی ندارد. اما ساینس این موضوع که گفته شود که آسمانها و زمین در مدت "شش روز بیست و چهارساعته" ساخته شده است را، نپذیرفته رد میکند.

در تورات "کتاب پیدایش" فصل اول، جملات اول الی سوم آمده است "خدا فرمود روشنایی بشود و روشنایی شد. خدا روشنایی را پسندید و آنرا از تاریکی جدا ساخت. او روشنایی را روز و تاریکی را شب نامید. شب گذشت و روز شد. این روز اول بود".

در همین کتاب و همین فصل از جملات چهاردهم الی نوزدهم میخوانیم که " سپس خدا فرمود در آسمان اجسام درخشانی باشد تا زمین را روشن کنند و روز را از شب جدا نمایند و روز ها فصل ها و سالها را پدید آورند، و چنین شد. پس خداوند دو روشنایی بزرگ ساخت تا بر زمین بتابند: روشنایی بزرگتر برای حکومت بروز و روشنایی کوچکتر برای حکومت برشب. او همچنان ستاره گان را ساخت. خدا آنها را در آسمان قرار داد تا زمین را روشن سازند. بروز و شب حکومت کنند و روشنایی و تاریکی را از هم جدا کنند. خدا خشنود شد. شب شد و روز گذشت. این روز چهارم بود".

قرار گفته های (تورات موجوده) آفتاب در روز چهارم ساخته شد در حالیکه روشنایی که ثمره آفتاب است، در روز اول یعنی سه روز قبل از بوجود آمدن آفتاب ایجاد گردیده بود؟ از طرف دیگر شب و روز زمانی ایجاد میشوند که کره زمین وجود داشته باشد، در حالیکه (تورات امروزی) میگوید که زمین در روز سوم ساخته شد. اینها همه مواردی غیر علمی اند.

قرآن شریف نیز از خلقت آفتاب و روشنایی حرف میزند ولی با این تفاوت که این موضوع را به این شکل غیر علمی بیان نمیکند. آیا شما فکر میکنید که حضرت محمد (ص) قرآن را از روی تورات و انجیل نوشته و بعداً این اغلاط و اشتباهات ساینسی را اصلاح نموده است؟ باید عرض گردد که یکهزار و چهار صد سال قبل هیچکسی به این واقعیت های ساینسی آگاهی نداشت.

قرار کتاب که امروز بنام تورات شناخته میشود، زمین در روز سوم ساخته شد و آفتاب و مهتاب در روز چهارم ساخته شدند. اما امروز ساینس به ما میگوید که زمین و مهتاب همه اجزای آفتاب اند. اینکه تورات میگوید که نخست زمین ساخته شد و بعداً آفتاب ساخته شد، نیز غیر علمی و نادرست است.

در تورات کتاب "پیدایش" جلد اول جملات یازدهم الی سیزدهم آمده است (سپس خدا فرمود "انواع نباتات و گیاهان دانه دار و درختان میوه دار در زمین برویند و هر یک نوع خود را تولید کنند". همینطور شد و خدا خشنود گردید. شب گذشت و روز شد، این روز سوم بود).

طبق گفته های تورات که در بالا ذکر گردید درختان، میوه جات و گیاهان همه در روز سوم ساخته شدند در حالیکه در جملات قبلی مطالعه نمودید که آفتاب در روز چهارم ساخته شد. یعنی قبل از اینکه آفتاب ساخته شود نباتات و گیاهان و درختان ساخته شده بودند. حالا سوال اینجاست که چطور نباتات و درختان و گیاهان بدون روشنایی آفتاب بوجود آمدند؟ در ادامه در تورات کتاب "پیدایش" جمله شانزدهم میخوانیم که (سپس خداوند دو روشنایی بزرگ ساخت تا بر زمین بتابند: روشنایی بزرگتر برای حکومت بروز و روشنایی کوچکتر برای حکومت برشب). اما طوریکه قبلاً نیز عرض کردم، قرآن کریم در سوره فرقان آیه ۶۱ مشخص میسازد که نور مهتاب روشنایی انعکاسی [آفتاب] است.

خوب تعدادی الزام وارد میکنند که نعوذ بالله حضرت محمد (ص) قرآن را از تورات و انجیل کاپی نمودند اما سوال اینجاست چطور پیامبر گرامی ما حضرت محمد (ص) توانست قرآن را از روی تورات کاپی، ولی این اشتباهات ساینسی را اصلاح نماید؟

هرگاه شما قرآن شریف، تورات و انجیل را تحلیل نماید شاهد موجودیت تفاوت‌های خیلی بزرگی در میان آنها خواهید بود. در تورات امروزی، داستان خلقت حضرت آدم (ع) ذکر گردیده است. تورات از آدم (ع) به عنوان نخستین انسانیکه در زمین خلق شد یاد میکند. تورات تاریخ خلقت آدم (ع) را حدودی ۵۸۰۰ سال قبل از امروز میدانند. اما ساینس امروزی بر مبنای شواهد و مدارک باستانشناسی و انسانشناسی تاریخ موجودیت نخستین انسان در روی زمین را، خیلی بیشتر از این میدانند.

قرآن شریف نیز از خلقت آدم (ع) حرف میزند ولی با این تفاوت که قرآن کدام تاریخ نادرستی را که در مغایرت با ساینس قرار داشته باشد، ارایه نمیکند.

در تورات (کتاب پیدایش) فصل هفتم از نوح علیه سلام حرف زده شده است. همچنان در اینجا از سیل و باران خیلی بزرگ و عظیمی حرف زده میشود که همه نباتات، حیوانات و انسانها را، به استثنای آنهاییکه با نوح (ع) در کشتی یکجا بودند، غرق نموده بود. تورات تاریخ اتفاق این حادثه را حوالی سده بیست و بیست و یکم قبل از میلاد میدانند. تورات (کتاب پیدایش) فصل هفتم، جملات نزده الی بیست و چهارم میگوید "سر انجام بلندترین کوه ها نیز به زیر آب فرو رفتند. باران آنقدر بارید که سطح آب به هفت متر بالاتر از قلعه کوه ها رسید. همه جانداران روی زمین یعنی حیوانات اهلی و وحشی، پرنده گان و خزنده گان با آدمیان هلاک شدند. هر موجود زنده که در زمین بود نابود گشت. بدینسان خدا تمام موجودات زنده را از روی زمین محو کرد، به جز نوح و آنهاییکه در کشتی همرايش بودند. آب تا صد و پنجاه روز همچنان سطح زمین را پوشانیده بود".

اما امروز بر مبنای شواهدی باستانشناسی مشاهده میشود که اهرام مصر و تمدن "بابلیون" در سده بیست و یکم بدون اینکه از این سیل عظیم و بزرگ متاثر شده باشند، وجود داشته اند.

قرآن کریم نیز از حضرت نوح (ع) و این سیل صحبت میکند اما اولاً اینکه قرآن کریم کدام تاریخ را ارایه نمیکند و ثانیاً قرآن از یک سیل "محلّی و منطوقی" صحبت میکند نه مانند تورات از آنچنان سیلی که همه جهان را پوشانیده باشد. قرآن شریف میگوید که سیل مذکور صرفاً قوم نوح را تباہ نمود، که این موضوع را امروز ساینس نیز رد نمیکند.

بدر نظر داشت مطالب فوق حالا قضاوت با خود تان است که بگوئید آیا قرآن کلام الهیست و یا از تورات و انجیل کاپی شده است؟

سوال: از آنجاییکه در قرآن گفته شده است که خداوند پیامبران زیادی را با کتابها فرستاده است آیا شما به کتابهای (وید و وید شاسترا) [دو کتاب مذهبی هندو ها] باور دارید؟
جواب: سوالی جالبیست.

قرآن کریم در جاهای مختلف از جمله در سوره فاطر آیه ۲۴ میفرماید (....) وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ. ترجمه (.....) و هیچ امتی نبوده مگر اینکه در آن هشدار دهنده گذشته است).

همچنان در سوره رعد آیه هفتم آمده است (وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ). ترجمه (و آنان که کافر شده اند میگویند چرا نشانه آشکاری از طرف پروردگارش بر او نازل نشده است [ای پیامبر] تو فقط هشدار دهنده ای و برای هر قومی رهبری است).

اما در ارتباط به سوال شما باید عرض کنم که در قرآن کریم صرفاً از بیست و پنج پیامبر نامبرده شده است ولی بر مبنای احادیث نبوی تعداد پیامبران بیشتر از یکصد و بیست و چهار هزار تن بوده اند. ولی طوری که قبلاً عرض کردم قرآن کریم صرفاً اسم بیست و پنج تن را به ما میگوید.

اینکه شما پرسیدید که آیا "وید" کتاب الهی است و یا نه؟ بیآنکه ببینیم که میان قرآن کریم و "وید" نقاط مشترکی وجود دارد و یا خیر؟ جواب مثبت است، بلی مشابهت بین قرآن کریم و وید وجود دارد. مثلاً در کتاب (یجر وید) در فصل سوم، جمله ۳۲م چنین آمده است (شما نمیتوانید تصویری را از خداوند ایجاد کنید). در همین کتاب در فصل ۳۳ جمله ۳ ام چنین آمده است (خداوند فاقد جسم و شکل است). در همین کتاب فصل ۴۰ جمله ۴۸ ام آمده است (خداوند فاقد جسم و تصویر است). همین کتاب فصل ۴۰ جمله ۴۹ ام میخوانیم که (آنهایکه اشیای خلق شده را پرستش میکنند در تاریکی قرار دارند) در ادامه میخوانیم (خداوند صرفاً یکی و یگانه است، خدای ثانی وجود ندارد حتی در کوچکترین شکل نیز خدای وجود ندارد).

در کتاب "ریگ وید" جلد ۸ فصل اول جمله اول آمده است (همه ستایش خاص برای خداوند است). کتاب "ریگ وید" جلد ۶ فصل ۴۵ جمله ۱۶ اینطور آمده است (خداوند صرفاً یکیست، او را پرستش کنید). ما [مسلمانها] با همه مواردی فوق موافقیم و هیچ اعتراضی در مورد پذیرفتن آنها نداریم. اما از آنجاییکه قرآن شریف آخرین کتاب الهیست بناً معیار برای تشخیص درست و نادرست باید همین قرآن باشد.

در "وید" مواردی نیز وجود دارد که نوشته بشر میباشد. یعنی در "وید" مواردی وجود دارد که مورد تحریف قرار گرفته است. البته این موارد را ما هرگز نمیتوانیم به نام کلام الهی بپذیریم. همچنان در "وید" نیز مانند تورات و انجیل موجود، اشتباهات ساینسی وجود دارد. اینکه نسخه اصلی "وید" کلام الهی بوده باشد را، من نمیدانم. در قرآن کریم ذکر شده است که انجیل به حضرت عیسی علیه سلام نازل گردیده است، بناً ما با اطمینان میتوانیم بگویم که انجیل کلام الهی بوده است.

در مورد پیامبران باید عرض کنم که تعداد پیامبران زیاد بوده اند ولی اینکه آیا اشخاصی مانند "رام" و یا "کرشنا" پیامبر بوده اند و یا نه؟ باید عرض کنم که شاید آنها پیامبر بوده باشند شاید هم نبوده باشند. یک تعداد مسلمانها وجود دارند که میگویند رام (علیه سلام) که البته اینکار شان نادرست است. اما حتی اگر "رام" و یا "کرشنا" پیامبر هم بوده

باشند و یا اگر "وید" کتاب الهی هم بوده باشد، این کتاب و این پیامبران برای قوم خود و برای یک مدت زمان معین فرستاده شده بودند. پیام این کتابها نیز ابدی نبوده است. تورات، انجیل و یا حتی "وید" هم اگر کتاب الهی بوده باشد، این کتابها در زمان خودشان قابل تطبیق بودند ولی امروز منسوخ گشته و قابل اجرا نمیباشند. زیرا قرآن کریم آخرین کتاب الهی بوده و حضرت محمد (ص) آخرین پیامبر بوده و ما باید از آخرین کتاب و آخرین پیامبر خداوند متعال پیروی کنیم.

سوال : اسم من مهناز سید است و من یک محصل استم، سوال من اینست که خداوند را کی آفریده است؟

جواب : این پرسش شما مرا به یاد یک پرسشی دیگری میاندازد که زمانی شخصی از من پرسید " قرار است برادرم طفلی را بدنیا بیاورد، میتوانی بگویی که طفل برادرم دختر است یا پسر؟" . خوب من به صفت یک داکتر اینرا میدانم که جنس مذکر نمیتواند طفل بدنیا بیاورد، بناً این سوال او اصلاً بی معنی و غیرمعقول است.

دربارۀ سوال شما نیز باید بگویم که الله سبحان و تعالی خلق نشده است و دارای یک آغاز و مبدا نمیباشد. به همین ترتیب او دارای یک انتها و ختم نیز نمیباشد. بناً موجودی که دارای چنین صفاتی باشد نمیتواند خالقی داشته باشد، و این سوال شما اصلاً بی معنی است.

سوال : من محمد اشرف نام دارم و محصل میباشم. بسیاری از مستشرقین ادعا میکنند و یا بهتر است بگویم الزام وارد میکنند که حضرت محمد (ص) قرآن شریف را برای آوردن اصلاحات در میان اعراب، نوشته و برای اینکه این کتاب جنبه خوبی تطبیقی داشته باشد، آنرا به خداوند نسبت داده است. میخواستم در اینباره معلومات بدهید.

جواب : من میدانم که یک تعداد از مستشرقین چنین الزامی را وارد میکنند و اینرا نیز میپذیرم که منظور قرآن و پیامبر گرامی محمد صلی الله و علیه و سلم آوردن اصلاحات بوده است، البته آوردن اصلاحات نه تنها در میان اعراب بلکه در میان همه جهانیان. خوب بیائید این الزام را مورد بررسی قرار دهیم . شما فرض کنید که میخواهید در مکانی امنیت را تامین نمایید و برای اجرای این امر به دروغ متوسل میشوید. یعنی برای اجرای یک کار اخلاقی از شیوه غیر اخلاقی استفاده میکنید، که البته اینکار نادرست بوده صرفاً توسط افراد جعلکاریکه در جستجوی بدست آوردن مادیات اند، مورد استفاده قرار میگیرد. البته ظاهراً این چنین اشخاص شاید بگویند که آنها میخواهند محیط را اصلاح نمایند ولی در باطن ایشان در جستجوی دریافت مادیات اند. اما من قبلاً ثابت نموده ام که حضرت محمد صلی الله و علیه و سلم در جستجوی مادیات نبوده اند.

در قرآن کریم در سوره "انعام" آیه ۹۳ آمده است (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ).

ترجمه (و کیست ستمکارتر از آن کس، که بر خدا دروغ می‌بندد یا میگوید به من وحی شده در حالی که چیزی به او وحی نشده باشد و آن کس که می‌گوید به زودی نظیر آنچه را خدا نازل کرده است نازل می‌کنم و کاش ستمکاران را در گردابهای مرگ می‌دیدید که فرشتگان [به سوی آنان] دستهایشان را گشوده‌اند [و نهیب می‌زنند] جانهایتان را بیرون

دهید امروز به [سزای] آنچه بناحق بر خدا دروغ می‌بستید و در برابر آیات او تکبر می‌کردید به عذاب خوارکننده کفر می‌یابید).

هرگاه حضرت پیامبر (ص) (نعوذ بالله) این کتاب را خودش مینوشت هرگز مطلب فوق را در کتاب خود مینوشت. همچنان در سوره "الحاقه" آیات ۴۴ الی ۴۷ گفته شده است (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ (۴۴) لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ (۴۵) ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (۴۶) فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ (۴۷)). ترجمه (و اگر [او] پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود، دست راستش را سخت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم، و هیچ يك از شما مانع از [عذاب] او نمی‌شد). یعنی حتی اگر یک پیامبر هم بر خدا اتهام ببندد و (نعوذ بالله) حتی اگر حضرت پیامبر گرامی هم اینکار را میکردند بنابر نص قرآن کریم خداوند رگ قلبش را قطع میکرد. عین همین موضوع در سوره های "شوری" آیه ۲۴ و سوره "نحل" آیه ۱۰۵ نیز ذکر گردیده اند.

همچنان مواردی نیز بوده است که خداوند متعال خواسته تا حضرت پیامبر گرامی را متوجه آنها بسازد تا پیامبر گرامی آن موارد را در آینده تکرار نکنند. این موارد در قرآن کریم مذکور است. هرگاه حضرت محمد صلی الله و علیه و سلم (نعوذ بالله) خود شان قرآن شریف را مینوشتند، در آنصورت مواردی را که خداوند دوست نداشت تا جناب پیامبر گرامی انجام بدهد را، هرگز درج قرآن نمیکرد. یکی از چنین موارد در سوره "عبس" آمده است (ای پیامبر زمانیکه مرد نابینا نزد تو آمد، چهره در هم کشیدی و روگردان شدی. تو چه می‌دانی شاید او پاکی و تقوی پیشه کند؟ یا پند پذیرد و اندرز سودش دهد).

در این آیه از مردی نابینای ذکر به عمل آمده بنام "عبدالله بن ام مختوم". او روزی به حضور حضرت محمد صلی الله و علیه و سلم رفت در حالیکه حضرت پیامبر گرامی با جمعی از بزرگان مشرکان عرب سرگرم حرف زدن بودند. این مرد نابینا مزاحم حضرت پیامبر گردیدند و حضرت پیامبر را اینکار ناخوش افتاد. هر کسی دیگری که به عوض پیامبر گرامی میبود ولو یک انسان متقی میبود و یا غیرمتقی، روگردانیدن از یک مرد نابینا برایش هیچ تفاوتی نداشت. اما از آنجاییکه جناب پیامبر گرامی (ص) دارای یک شخصیت عالی و دارای قلب مهربان و روفی بودند که همیشه برای فقرا و حاجتمندان میگریست، بنا برایشان وحی نازل گردید.

بعد از این موقع هرزمانیکه حضرت پیامبر گرامی با آن مرد نابینا روبرو میشد از او تشکری مینمود که از بابت او خداوند آنحضرت (ص) را یاد فرموده و آیه را نازل فرموده اند. مثالهای زیادی از چنین موارد در قرآن کریم موجود است مثلاً در سوره تحریم آیه اول، سوره نحل آیه شانزدهم، سوره انفال آیه هشتاد و چهار و جاهای دیگر. تکراراً عرض میکنم که هرگاه حضرت محمد (ص) (نعوذ بالله) قرآن را خودشان برای اصلاح اعراب مینوشتند، ضرورت نداشتند که مواردی از این قرار را درج قرآن نمایند.

سوال : من کشمیره نام دارم و میخوام درباره این آیه قرآن پاک بیرسم که "خداوند متعال به قلبهای تعدادی افرادی مهر نهاده است و به همین دلیل آنها نمیتوانند واقعیتها را درک کنند". اما آنطوریکه همه میدانیم انسان توسط قلب خود نه بلکه توسط ذهن و مغزش فکر میکند. لطفاً در این باره معلومات بدهید.

جواب: خداوند سبحان و تعالی در قرآن پاکش در سوره "طه" از آیات ۲۵ الی ۲۸ میفرماید (قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (۲۵) وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي (۲۶) وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي (۲۷) يَفْقَهُوا قَوْلِي (۲۸)).

ترجمه (گفت پروردگارا سینه‌ام را گشاده گردان. و کارم را برای من آسان ساز. و از زبانم گره بگشای. [تا] سخنم را بفهمند). طوریکه مشاهده میشود در این آیات نیز گفته میشود که خداوند (صدر) یا (سینه ام) را گشاده گردان تا آنها حرفهای منرا بفهمند. خوب سوال اینجاست که چرا برای آنکه دیگران حرفم را بدانند خداوند سینه ام را فراخ یا گشاده گرداند؟ در زبان عربی کلمه (صدر) دو معنی دارد یکی به معنی قلب و دومی به معنی مرکز. اگر شما به شهر کراچی بروید در آنجا محله وجود دارد بنام (صدر) که (مرکز) معنی میدهد. اما در آیه مذکور خداوند میفرماید که ما (صدر) آنها یعنی (مرکز وجودشان یعنی ذهن و دماغ شانرا) مهر نموده ایم. در آیه دیگر نیز ما از خداوند میطلبیم که خداوند عقل، هوش و قوه درک من را افزونی فرما و دور گردان مانعی را که میان من و شنونده های حرفهایم قرار دارد. امید است توانسته باشم به سوال تان پاسخ بدهم.

سوال : من خالد نام دارم. سوال من اینست که در قرآن شریف در یکجا از ابلیس به نام "جن" یاد گردیده و در جای دیگر از او بنام "ملائک" ذکر به عمل آمده است، آیا این یک تناقض نیست؟

جواب : داستان ابلیس و حضرت آدم (ع) در جاهای مختلفی در قرآن شریف ذکر گردیده است. مثلاً در سوره های بقره، اعراف، حجر، الاسراء، کهف، طه و ص. در این سوره ها گفته شده است که (ما به ملائک گفتیم که به آدم سجده نمایند، همه سجده نمودند به استثنای ابلیس).

اما در یکجای دیگر در قرآن کریم یعنی در سوره کهف آیه ۵۰ آمده است (زمانیکه به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید آنها همگی سجده کردند، جز ابلیس، او از جن بود). حالا بیاید تا موضوع را تحلیل نمائیم. طوریکه میدانیم قرآن کریم به زبان عربی نازل گردیده است و در گرامر زبان عربی قاعده وجود دارد بنام (تغلب). بر مبنای این قاعده اگر ما به اکثریت خطاب کنیم این خطاب ما، اقلیت را نیز شامل میگردد. بطور مثال فرض کنید که در یک صنف درسی به تعداد صد تن شاگرد وجود دارد. ۹۹ تن پسر و یک دختر. اگر معلم به شاگردانش به زبان عربی خطاب کند که "پسران به پا خیزید!" این امر بر اساس قاعده (تغلب) شامل آن یک شاگرد دختر نیز میشود و او نیز یکجا با همصنفانش که پسر استند پا میخیزد. اما اگر همین معلم به زبان انگلیسی به شاگردانش بگوید که "پسران به پا خیزید" در آنصورت صرفاً شاگردان پسر به پا خواهند خواست و آن یگانه شاگرد دختر، به جایش نشسته باقی خواهد ماند. حالا برگردیم به اصل مطلب، قرآن کریم میفرماید که (ما به فرشتگان یا ملائک دستور دادیم تا [به آدم علیه سلام] سجده نمایند. همه سجده کردند به استثنای ابلیس). خوب در اینجا منظور اینست که اکثریت حاضر در آنجا ملائک بوده اند. ابلیس شاید ملائک بوده باشد شاید نبوده باشد ولی در سوره کهف آیه پنجاه ام گفته میشود که (ابلیس جن بود). خوب این موضوع که در این آیه ابلیس را جن گفته است و در دیگر جاها ملائک، نمیتواند تناقض باشد، بلکه باید در اینجا همان قاعده (تغلب) را اجرا نمود.

از طرف دیگر ملائک موجوداتی اند که فاقد اراده میباشند. یعنی ملائک از خود دارای اراده نبوده هر آنچه به آنها از طرف خداوند سبحان و تعالی دستور داده شود، آنرا اجرا میکنند، در حالیکه جن دارای اراده است. حالا زمانیکه

خداوند دستور داد تا همه به آدم (ع) سجده نمایند، ابلیس از این کار سر باز زد. این عمل او نشاندۀ این امر است که او دارای اراده بوده است یعنی ملائک نه بلکه جن بوده است. امید به سوال تان جواب گفته توانسته باشم.

سوال: ما میدانیم که خداوند مافوق بشر و قادر مطلق است و هر آنچه را اراده نماید میتواند اجرا کند. یکی از دوستانم سوال نمود که چرا در اینصورت خداوند شکل انسان را بخود اختیار نمیکند؟

جواب: در حقیقت همه افرادی که به خداوند ایمان دارند به این باور اند که خداوند "ماورای طبیعت" است. بر اساس این عقیده (خداوند) وجود دارد و (طبیعت) نیز وجود دارد که البته خداوند بالاتر یا فراتر از طبیعت است. از نگاه قرآن کریم خداوند متعال طبیعت را آفرید. خداوند سبحان و تعالی فطرت و طبیعت ما انسانها را آفرید. حتی یکی از صفات خداوند (فاطر) میباشد که در قرآن کریم یک سوره نیز به همین نام وجود دارد. (فاطر) از کلمه (فطر) به معنی ذات، درون یا باطن گرفته شده است. (فاطر) به معنی خالق، بنیانگذار، مبتکر و همچنان به معنی جداکننده و قطع کننده نیز میباشد. به همین دلیل وقتی ما در ماه رمضان روزه خود را می‌گشائیم می‌گوییم "افطار نمودم". بهر حال خداوند می‌فرماید (آیا به آفتاب و مهتاب نظر انداخته تعمق نمی‌کنید که آفتاب و مهتاب هرگز از سیر خودشان خارج نمیشوند و تابع قانون طبیعی [الهی] خود اند).

در سوره احزاب آیه ۶۲ خداوند متعال می‌فرماید که در (سنت) یعنی در (طبیعت) خداوند هیچگونه تغییری نخواهی یافت. در سوره روم آیه ۳۰ پیام مشابهی وجود دارد. در این آیه گفته شده است (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ). ترجمه (روي خود را متوجه آئین خالص پروردگار کن این فطرتی است که خداوند انسانها را بر آن آفریده دگرگونی در آفرینش خدا نیست این است دین و آئین محکم و استوار ولی اکثر مردم نمی‌دانند).

امروز ساینس و تحقیقاتیکه در ساحه ساینس صورت گرفت است ثابت می‌سازد که بدون یک مراقبت کننده و مواظبت کننده شما هیچگاهی قادر نخواهید بود تا نظمی را ایجاد کنید. در حقیقت جهان بدون یک مراقبت کننده و ناظر نمیتواند وجود داشته باشد.

در مورد اینکه خداوند قادر به اجرای هر کاری است، بگذارید این سوال را از آنها بخواهیم که بخدا ایمان دارند بپرسم. هدف من از اینکارم اینست که تا آنها درک و فهم بهتری از خداوند بیابند. من از آنها می‌پرسم که آیا خداوند قادر است تا هر چیز را خلق کند؟ مطمئناً جواب شان مثبت است که "بلی خداوند قادر به اجرای هر کار است". همچنان من می‌خواهم بپرسم که آیا خداوند قادر به تخریب هر شی و هر چیز است؟ می‌گویند بلی. در اینصورت من این سوال را طرح میکنم که آیا خدا میتواند چیزی را خلق کند که آنرا تخریب کرده نتواند؟ در اینجاست که آنها دیگر بدام میافتند. زیرا اگر آنها بگویند که بلی خداوند میتواند همچو شی را خلق کند که بعداً نتواند آنها را از بین ببرد، در آنصورت این حرف آنها مغایر آن گفته قبلی آنهاست که گفته بودند که خداوند قادر به تخریب همه چیز است. اگر آنها بگویند که خیر خداوند نمیتواند چنین چیزی را خلق کند که بعداً او را تخریب کرده نتواند، در اینصورت این حرف آنها مغایر آن گفته شان است که گفته بودند که خداوند میتواند هر آنچه را بخواهد خلق کند.

چیزی های دیگری نیز است که خداوند نمیتواند آنها را اجرا کند. مثلاً خداوند نمیتواند دروغ بگوید. خداوند متعال نمیتواند بی رحم باشد، نمیتواند بی انصاف باشد، نمیتواند فراموشکار باشد. میدانیم که خالق و مالک همه کاینات خداوند است.

او اگر بخواهد میتواند منرا از بین ببرد، اصلاً منرا ناپدید کند. ولی او نمیتواند منرا از قلمرو پادشاهی خودش بیرون کند. در قرآن کریم در سوره بقره آیه ۱۰۶ آمده است (...أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) یعنی (.....خداوند بر هر چیز قادر است). عین مطلب در آیات متعددی از جمله سوره بقره آیه ۱۰۹، سوره آل عمران آیه ۲۹، سوره نحل آیه ۷۷، سوره فاطر آیه اول و جاهای دیگر گفته شده است که خداوند متعال بر هر چیز قادر است. البته بین اینکه میگویم (خداوند بر هر چیز قادر است) و (خداوند هر کاری را انجام داده میتواند) تفاوت زیادی وجود دارد. خداوند متعال در آیات ۱۵ و ۱۶ سوره مبارکه بروج میفرماید (ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ (۱۵) فَعَالٌ لَّمَّا يُرِيدُ (۱۶)). ترجمه (صاحب عرش مجید است. و آنچه را می‌خواهد انجام می‌دهد).

در ارتباط به سوال شما که چرا خداوند متعال شکل انسان را بخود اختیار نمیکند باید بگویم که این سوال ارتباط میگیرد به تیوری " فایل شدن جنبه انسانی برای خدا ". بر مبنای این تیوری خداوند اشکال مختلف را بخود میگیرد. دلیل اینکار اینست که خداوند برای هدایت، درک و رهنمای بهتر انسانها شکل انسان را بخود اختیار میکند و میخواهد برای انسانها بگوید که زمانیکه انسان درد دارد، چگونه احساس دارد، زمانیکه انسان خوش است و یا ناراحت است، چگونه این حالت را احساس میکند، به این دلیل خداوند شکل انسان را بخود اختیار میکند. اما منطقی که در عقب این تیوری قرار دارد نمیتواند، درست ثابت شود. مثلاً من یک سازنده و یا تولید کننده "تلویزیون" و یا "تیپ ریکاردر" استم. من میخواهم این دو چیز را تولید کنم. اما من ضرورت ندارم خود را "تلویزیون" و یا "تیپ ریکاردر" بسازم تا بتوانم بدانم که برای این اشیا چی چیزی خوب و چی چیزی بد است. من به عنوان سازنده این اجناس صرفاً به ارایه یک سلسله هدیایات و رهنمایی ها (یعنی یک کتاب رهنما) برای استفاده کننده های این اجناس قناعت خواهم کرد. تا استفاده کننده بداند که برای شنیدن "کست" یا "نوار" باید کدام دکمه را فشار دهد. یا برای جلو و عقب بردن نوار کدام دکمه ها را فشار دهد. به عین ترتیب خداوند نیز ضرورت ندارد که شکل انسان را اختیار کند تا درک کند که برای انسان چی چیزی مفید و چی چیزی مضر است.

خداوند شخصی را از میان انسانها انتخاب کرد و برای هدایت و رهنمایی انسانها قرآن کریم را نازل فرمود. در این "کتاب رهنما" یعنی قرآن کریم همه مواردی مجاز و غیر مجاز را درج نمود. آنچه به نفع انسان و یا به ضرر اوست، همه درج این کتاب الهی است.

شما پرسیدید که آیا خداوند میتواند شکل انسان را اختیار کند؟ جواب من اینست که بلی خداوند میتواند اینکار را انجام دهد ولی لحظه که او شکل انسان را اختیار نماید از حالت "خدایی" خارج میشود. به این دلیل که انسان "فانی" است یعنی فنا پذیر است در حالیکه خداوند باقیست و فناپذیر نیباشد. حالا چطور امکان دارد که یک موجود در عین زمان هم فانی باشد و هم باقی. انسان برای ادامه حیاتش ضرورت بخوردن و نوشیدن دارد در حالیکه خداوند متعال فاقد ضروریات است. قرآن در سوره انعام در آیه ۱۴ میفرماید (قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

ترجمه (بگو آیا غیر خدا را ولی خود انتخاب کنم در حالی که او آفریننده آسمانها و زمین است و او است که روزی می‌دهد و از کسی روزی نمی‌گیرد، بگو من مامورم که نخستین مسلمان باشم و (خداوند به من دستور داده که) از مشرکان نباشم).

همچنان در آیه الکرسی شریف یعنی در سوره بقره آیه ۲۵۵ میفرماید (...لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ....) یعنی (...هیچگاه خواب سبک و سنگینی او را فرا نمی‌گیرد....). یعنی الله تعالی به خواب ضرورت ندارد در حالیکه انسانها به خواب ضرورت دارند. بناً این موضوع درست نیست که خداوند به شکل انسان درآید.

سوال: من یک مسیحی استم و اسمم "آستین فلیپس" است. سوال من اینست که در اسلام از حضرت مسیح حرف زده میشود. در اسلام این باور وجود ندارد که حضرت عیسی به صلیب کشیده شده و در آنجا جان داده و بعداً دوباره حیات یافته و بالاخره نزد خداوند منتقل گردیده است. بلکه در اسلام این باور وجود دارد که حضرت عیسی مسیح به نزد خداوند، توسط خداوند متعال منتقل گردیده است. همچنان براساس عقاید اسلامی حضرت محمد مانند حضرت مسیح نزد خداوند بلند برده نشده است. همچنان طوریکه میدانم در اسلام این باور وجود دارد که حضرت مسیح از یک مادر باکره بدنیا آمده البته توسط حضرت جبریل. این موضوعات این را ثابت میسازد که حضرت مسیح اگر خدا نباشد حداقل دارای مقامی بلندتری نسبت به حضرت محمد میباشد. حالا من میخواهم از شما بپرسم که چرا شما در صحبتهای تان از تعالیم حضرت مسیح که در تورات موجود است، استفاده نمیکنید؟

گرداننده برنامه : من نیز میخواهم با استفاده از فرصت سوالی را مطرح کنم که شبیه همین سوال است و توسط شخصی بنام "آرلود پورتر" مطرح شده است. او میپرسد که اگر شما به این عقیده استید که خدا یکی است در آنصورت نظر تان راجع به حضرت عیسی مسیح چیست؟

جواب: برادر ما سوالی جالبی را طرح کرد. معمولاً این سوال توسط مبلغین مسیحیت طرح میگردد. اینکه این برادر ما نیز یکی از مبلغین مسیحیت است و یا نه، اینرا من نمیدانم. بهر حال مسایل را که طرح کردند اینبود که حضرت مسیح علیه سلام توسط خداوند متعال به شکل زنده به آسمان بلند برده شدند در حالیکه حضرت محمد صلی الله و علیه و سلم مانند حضرت مسیح (ع) به شکل زنده به آسمان بلند برده نشدند. حضرت مسیح (ع) از یک مادر باکره بدنیا آمد در حالیکه حضرت محمد (ص) دارای مادر و پدر بودند. بناً کدام یک از این دو پیامبر بلند مرتبه اند؟ خوب ذهن انسان در برابر این سوال جواب میدهد که: حضرت عیسی (ع). مبلغین مسیحیت سوالاتی زیادی از این قماش را طرح میکنند که مثلاً اسم حضرت عیسی (ع) در قرآن کریم ۲۵ بار ذکر گردیده است در حالیکه اسم حضرت محمد (ص) ۵ بار در قرآن ذکر گردیده است. بناً کی دارای مقام بلندتر است؟ این سوالات از مسلمانها پرسیده میشود و مسلمانها نیز میگویند : حضرت مسیح.

اسلام در کنار مسیحیت یگانه دینی میباشد که پیروان آن به حضرت مسیح (ع) [به عنوان یک پیامبر] ایمان دارند. مسلمانها به این عقیده اند که حضرت مسیح (ع) از یک مادر باکره بدینا آمده، ما معتقدیم که حضرت مسیح (ع) به اجازه خداوند متعال مرده گان را زنده میساخت، ما باور داریم که او به اجازه خداوند متعال "کور مادرزاد" را بینایی میبخشید. البته بسیاری از مسیحیان امروزی به این موارد عقیده ندارند، در حالیکه ما مسلمانها به همه این موارد ایمان داریم. اما ما مخالف پذیرش حضرت عیسی (ع) به عنوان خدا هستیم. همچنان ما به این عقیده داریم که خداوند متعال فاقد فرزند و والدین میباشد.

طوریکه میدانیم حضرت محمد(ص) از جهان رحلت نمودند در حالیکه قرآن کریم به ما میگوید که حضرت عیسی علیه سلام توسط خداوند متعال به شکل زنده، به آسمان بلند برده شد. اما واقعیت اینست که بلند بردن حضرت مسیح علیه سلام بشکل زنده به آسمان، نشانه‌دهنده بزرگی شان نسبت به دیگر پیامبران نیست.

هرگاه خداوند بخواهد کسی را قربانی نماید بهترین انسانها را برای اینکار انتخاب میکند به همین دلیل [نظر به عقیده مسیحیان امروز] حضرت مسیح (ع) بهترین بشر بود.

نظر به آیه قرآن حضرت عیسی (ع) نه به قتل رسید و نه هم به صلیب کشیده شد. حتی نظر به انجیل تحریف شده امروزی نیز عیسی (ع) مصلوب نگردیده است بلکه شخصی که مصلوب گردید یک یهودی بود. [داکتر ذاکر نایک در یک جلسه دیگر تحت عنوان " آیا واقعاً حضرت مسیح (ع) مصلوب گردید؟ اینرا ثابت میسازد که حتی نظر به کتاب انجیل تحریف شده امروزی نیز آنحضرت روی صلیب جان نداده اند. مترجم].

واقعیت اینست که در زمان عیسی (ع) تعدادی زیادی او را بعنوان پیامبر قبول نمیکردند، به همین دلیل آنها دست به یک سلسله اقدامات افراطی زدند. قرآن شریف نیز در سوره نسا آیه ۱۷۱ به این موضوع اشاره نموده میفرماید (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ.....). ترجمه (ای اهل کتاب در دین خود غلو (زیاد روی) نکنید.....). در برابر عیسی (ع) دو نوع زیادروی صورت گرفت. یکی از طرف یهودیان و دیگر از جانب مسیحیان. یهودیان حضرت عیسی (ع) را یک شخص دغل باز خواندند در حالیکه مسیحیان او را "خدا" نامیدند. البته این موضوع که حضرت مسیح (ع) بار دیگر در این جهان ظهور خواهد کرد به این معنی نیست که او باخودش کدام شرعیت و یا کتاب تازه را خواهد آورد. در سوره مائده، آیه سوم میخوانیم (..الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا..). ترجمه (..امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین (جاودان) شما پذیرفتم.....). یعنی خداوند متعال دین اسلام را تکمیل نموده اند.

ما مسلمانها به این باوریم که حضرت عیسی (ع) به ما کدام شرعیت جدیدی را نخواهد آورد، بلکه سوتفاهات و غلط فهمی هاییکه در مورد ایشان خلق گردیده را مرفوع خواهد ساخت. حضرت عیسی (ع) به خداوند متعال خواهد گفت که یا الله (سبحان و تعالی) تو شاهدی که من هرگز نگفته ام که مرا پرستش کنند. تو شاهدی که من هرگز نگفته ام که مرا فرزند خداوند بدانند. در واقعیت حضرت مسیح عیله سلام برای مسیحیان ظهور میکند نه برای مسلمانها. شما [مسیحیان] عیسی (ع) را خدا میدانید زیرا که آنحضرت صرفاً از یک مادر باکره، بدون داشتن پدر به دنیا آمده بود. اما خداوند متعال در این مورد در قرآن شریف در سوره آل عمران آیه ۵۹ میفرماید (إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ). ترجمه (مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است، که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: «موجود باش!» او هم فوراً موجود شد). بنابراین، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت او نیست. اگر شما خدا بودن شخصی را در این میدانید که او بدون داشتن پدر به دنیا آمده باشد در آنصورت حضرت آدم (ع) بالاتر از عیسی (ع) بوده، نعوذ بالله او (دو خدا) میباشد.

در انجیل، همان کتابیکه شما به آن عقیده دارید، از پادشاهی بنام (مالچی سیدیک) ذکر به عمل میآید که نه دارای آغازی بوده و نه دارای انجامی. پس به این حساب آیا او بزرگتر و والا مقامتر از حضرت آدم (ع) است؟

در این مورد که چرا اسم حضرت عیسی (ع) ۲۵ بار در قرآن ذکر گردیده در حالیکه اسم حضرت محمد (ص) صرفاً ۵ بار ذکر شده است؟ باید گفت که در مورد حضرت عیسی (ع) سوتفاهماتی ویژه وجود داشت در حالیکه در مورد حضرت محمد صلی الله و علیه و سلم این چنین مواردی موجود نبوده است. ثانیاً در موقع نزول قرآن شریف حضرت محمد (ص) حیات داشته و حاضر بودند و در حالیکه حضرت مسیح (ع) حاضر نبودند. اگر من شخصی را خطاب کنم که در اینجا حضور دارد صرفاً به این اکتفا خواهم کرد که بگویم "تو، ای برادر، به تو میگویم" یعنی ضرورت ندارم همیشه او را با ذکر نامش خطاب کنم. در حالیکه اگر قرار باشد من از یک شخصی غایب یاد نمایم در این حالت من مجبورم او را به اسمش صدا بزنم. از آنجاییکه در هنگام نزول قرآن کریم حضرت مسیح (ع) حضور نداشتند به این دلیل هر باریکه ذکر ایشان صورت میگرفت باید نام شان نیز ذکر میگردد. از طرف دیگر اسم حضرت موسی (ع) ۱۳۲ بار در قرآن شریف ذکر شده است. اگر زیاد ذکر شدن اسم در قرآن کریم به معنی بلند بودن مقام باشد، پس در اینصورت باید مقام حضرت موسی (ع) بالاتر از عیسی (ع) و حضرت محمد (ص) باشد؟ که طبیعتاً اینطور نیست.

سوال: اسم من "ایسرت انصاری" است. در قرآن کریم گفته شده است که بجز خداوند هیچکس دیگری جنسیت طفل را در رحم مادر نمیداند. اما امروز سیاینس اینقدر پیشرفت نموده است که توانسته وسایل و شیوه های را اریه نماید که به وسیله آنها میتوان جنسیت طفل را مشخص نمود، در اینباره نظر شما را میخواهم بدانم.

جواب: در قرآن کریم در سوره لقمان، آیه ۳۴ آمده است (إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ).

ترجمه (آگاهی از زمان قیام قیامت مخصوص خداست، و او است که باران را نازل می‌کند، و آنچه در رحم مادران است [را] می‌داند، و هیچکس نمی‌داند فردا چه می‌کند، و هیچکس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد، فقط خداوند عالم و آگاه است).

در اینجا این نکته را میخواهم عرض کنم که در بعضی از ترجمه های قرآن شریف خصوصاً بعضی از ترجمه های که بزبان اردو صورت گرفته، چنین آمده است "به جز از الله کسی دیگری جنسیت طفل را در رحم مادر نمیداند". اما در اصل متن عربی قرآن (جنسیت طفل) ذکر نگردیده است. در این آیه صرفاً گفته شده است که (آنچه در رحم مادران است، را به جز الله کسی نمیداند) یعنی طفل که امروز در رحم مادرش قرار دارد در آینده یک انسان صادق خواهد بود یا نه؟ آیا طفل در آینده یک عنصر مفید به جامعه خواهد بود و یا مضر؟ در آینده چی شغلی خواهد داشت و غیره.

باور کنید امروز با همه امکانات و پیشرفتهای که در ساحه طب و ساینس صورت گرفته است، شما نمیتواند به سوالات فوق پاسخ بدهید. در باره زمان وقوع قیامت نیز باید عرض شود که یک تعداد اشخاص تلاش نموده اند که تاریخ وقوع قیامت را پیشگویی نمایند.

باری در روزنامه "تایمز آف اندیا" گزارش داده شده بود که یک کلیسا در کشور کوریا پیشبینی نموده که در ماه نوامبر سال ۱۹۹۲ جهان از بین خواهد رفت [قیامت خواهد شد]. کسانیکه پیرو این کلیسا بودند به همان تاریخ تعیین شده در کلیسا دور هم جمع شدند. ولی آنطوریکه میدانیم هیچ چیزی واقع نشد و ما و شما نیز تا اکنون زنده هستیم.

در مورد (باران) که در آیه مذکور بدان اشاره شده است ممکن بعضی ها بگویند که امروز اداره هوا شناسی یا (هایدرو میترولوژی) میتواند پیشگویی نماید که به کدام تاریخ در کدام نقطه و به چه مقدار باران خواهد بارید. اما پیشگویی این اداره چقدر دقیق است؟ خصوصاً در کشور هند.

شاید بعضی از دوستان بگویند که اداره هوا شناسی در امریکا پیشگویی دقیقی را انجام میدهد. همه میدانیم که پیشگویی این اداره براساس ملاحظات و تحلیل های است که از مشاهدات آنها صورت میگیرد. یعنی آنها [به کمک اقمار مصنوعی] مشاهده مینمایند که ابرها در کجا موقعیت دارند، باد دارای چه سرعتی است و غیره. خوب این پیشگویی اداره هواشناسی کدام کاری خارق العاده نیست زیرا باران قبلاً در ابر موجود است.

این پیشگویی اداره هواشناسی به آن شباهت دارد که یک تعداد شاگرد ها امتحانی را بگذرانند و معلم شان یک هفته قبل از اعلام نتایج امتحانات، پیشگویی کند که فلان شاگرد در مقام اول خواهد آمد و فلان شاگرد در مقام دوم. این پیشگویی جناب معلم کدام کاری خارق العاده نیست زیرا جناب معلم به ورق های امتحان دسترسی داشته و به این دلیل از قبل میداند که کدام شاگرد به کدام مقام خواهد رسید.

بنأ این پیشگویی اداره هواشناسی کدام کاری عجیبی نیست زیرا طوریکه گفتم آب از قبل در ابر موجود است. اگر اداره هواشناسی بدون آنکه ابرها موقعیت ابرها، بادها و سرعت آنها را مشاهده نماید، بتواند بگوید که دو صد سال بعد از امروز در کدام نقطه دنیا به چه مقدار باران خواهد بارید، این پیشگویی آنها کاری خواهد بود خارق العاده. اما باور کنید هیچکسی قادر به این نوع پیشگویی نیست.

در مورد اینکه (هیچکسی جز خداوند تاریخ دقیق مرگش را نمیداند) شاید بعضیها بگویند که من میخواهم خودکشی کنم و به این ترتیب من میدانم که چی وقتی خواهم مُرد. در اینباره باید گفت که اولاً آنده از کسانی که خودکشی میکنند در اقلیت خیلی محدودی قرار دارند. از طرفی دیگر اکثریت کسانی که خودکشی میکنند، نجات میابند. دیده شده است که شخصی زهر خورده اما توسط دیگران به شفاخانه منتقل میگردد و نجات میابد. حتی اگر شخصی به شکل دیگری نیز بخواهد به حیاتش خاتمه بخشد و به اینکار موفق نیز شود، اینرا باید دانست که حتی اینکار نیز به اجازه خداوند خواهد بود نه بدون اجازه او.

درباره آخرین قسمت آیه مبارکه اینکه میگوید (هیچکسی نمیداند که چی قدر کمایی میکند). شاید شخصی به من بگوید که من میدانم که به چه مقدار پول امروز کمایی میکنم. در جواب این افراد باید گفت که در آیه اشاره به (کمایی نمودن پول) نشده است بلکه منظور از "کمایی کردن"، بدست آوردن ثواب و گناهست. کلمه (تکسب) که در این آیه بکار رفته است صرفاً به معنی "کمایی نمودن پول" نیست بلکه برای "کمایی نمودن ثواب و گناه" نیز بکار میرود. ما هیچگاه نمیدانیم که با کاری های خیر خود چه مقدار ثواب بدست میآورد و یا با کارهای زشت و بد خود چی مقدار گناه کمایی کرده ایم. امید است توانسته باشم به سوال تان پاسخ دهم.

سوال : هارون شوری [یک ژورنالیست هندی] کتابهای زیادی را بر علیه اسلام نوشته است. چرا شما با او در یک مباحثه علنی حاضر نمیشوید؟

جواب: اکثراً انتقادات که توسط "هارون شوری" مطرح میشود به دو موضوع ارتباط میگیرد. یکی موضوع حقوق زن، که میگوید در اسلام زنها و مردها دارای حقوق مساوی نیستند و دوم اینکه میگوید اسلام یک دین خشن و بیرحم است. اما باور کنید اکثر این انتقادات موصوف یا اینکه از ترجمه نادرست منشا میگیرد و یا نقل قول نادرست است و یا هم یک جمله را از یک متن نقل میکند و بدان انگشت انتقاد میگذارد. [که اعتباری ندارد].

تازه ترین کتاب "هارون شوری" که چند روز قبل به طبع رسید (جهان فتوا - فتوا در عمل) نام دارد. در پشتی کتاب آیه ۲۹ سوره الفتح به چشم میخورد. این آیه میفرماید (مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ). ترجمه (محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند). "هارون شوری" در این قسمت آیه را قطع میکند و نقطه ختم میگذارد. در حالیکه این آیه مبارک در اینجا ختم نمیشود و ادامه دارد. اما "هارون شوری" صرفاً قسمتی از یک آیه را نقل قول میکند و بدین وسیله میخواهد نشان بدهد که مسلمانها مردم بیرحم و ظالمی اند. حالا برای بهتر فهمیدن موضوع باید به آیه ۲۵ همین سوره یعنی سوره "الفتح" مراجعه نمایم.

(هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَجَلَّهُ..). ترجمه (آنها کسانی هستند که کافر شدند و شما را از (زیارت) مسجدالحرام بازداشتند، و از رسیدن قربانیهای شما به محل قربانگاه مانع گشتند..).

بر مبنای این آیات کفار مانع مسلمانها گردیده بودند تا به مسجد الحرام (کعبه شریفه) رفته زیارت نمایند. در اینجا من میخواهم سوال نمایم که اگر یک شخص مسیحی بخواهد به شهر "واتیکان" داخل شود و کسی در آنجا مانع ورود او بدان شهر گردد، این مسیحی چی عکس العملی نشان خواهد داد؟ آیا او شخص ممانعت کننده را در آغوش خواهد گرفت؟ آیا او شخص ممانعت کننده را دوست خواهد داشت؟ مطمئناً نه اینطور خواهد بود. به عین شکل اگر یک هندو را از زیارت کردن به شهر (بنارس) مانع گردید آیا این شخص شما را دوست خواهد داشت؟

بنأ اگر موضوع را بصورت کامل بخوانیم در آنصورت مشاهده میشود که مسلمانها از داخل شدن به شهر مکه و زیارت خانه خدا [توسط کفار] منع گردیدند و به آنها اجازه داده نشد تا قربانی های شانرا به محل قربانی برسانند. بنأ از طرف خداوند برای شان گفته شد که در مقابل کفار ثابت قدم باشید و مومنان را دوست داشته در میان خود مهربان باشید.

به همین ترتیب هرگاه شما صفحات ۵۷۱ و ۵۷۲ کتاب "هارون شوری" را بخوانید در آنجا خواهید دید که او همان آیه مورد نظر و آیه دلخواهش را نقل میکند یعنی آیه ۵ سوره "توبه". او مینویسد که در این آیه چنین آمده است "بعد از سپری شدن ماههای حرام که چهار ماه اند، کافران را دستگیر نموده ذبح کنید". در اینجا او بعد از کلمه "کافران" در داخل قوس مینویسد (هندو ها). او در ادامه مینویسد "اما اگر آنها حاضر شدند که نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند در آنصورت آنها را معاف کنید". یعنی او میخواهد بگوید که مسلمانها باید هندوها را دستگیر نموده به قتل برسانند ولی اگر هندو ها مسلمان شوند در آنصورت باید آنها را رها نمایند. اما "هارون شوری" در اینجا نیز صرفاً قسمتی از موضوع را نقل قول میکند. برای بهتر فهمیدن موضوع باید بگویم که باید به آیه اول سوره توبه مراجعه نمایم.

قضیه از اینقرار بوده که بین مسلمانها و مشرکان معاهده وجود داشت. این معاهده بصورت یکجانبه توسط مشرکین مکه نقض گردید و به همین دلیل از طرف خداوند متعال برایشان یک مهلت داده شد که " یا در ظرف چهار ماه این پیمان شکنی شانرا اعاده نمایند و یا اینکه بعد از ختم این مدت آماده جنگ باشند". به همین ارتباط به مسلمانها نیز گفته شد که " در جریان جنگ، مشرکین که معاهده را با شما نقض کرده اند را، دستگیر کنید و به قتل برسانید".

فرض کنید که در جریان جنگ ویتنام با امریکا رئیس جمهور امریکا به عساکر آنکشور بیانیۀ داده باشد و در بخشی از این نطق خود به عساکرش گفته باشد که "عساکر ویتنامی را به قتل برسانید!". فرض کنید که من امروز صرفاً یک جمله از لابلای این گفتار رئیس جمهور امریکا را به شما نقل قول میکنم که رئیس جمهور امریکا به عساکرش میگوید "هر جا که عساکر ویتنامی را دیدید آنها را به قتل برسانید". به این ترتیب هرگاه من از بین یک متن نقل قول کنم طوری معلوم میشود که من از یک انسان جلاد و بی رحم نقل قول میکنم. اما اگر من همه بیانیۀ رئیس جمهور امریکا را نقل کنم در آنصورت این گفتار موصوف که "عساکر ویتنامی را به قتل برسانید" کاملاً طبیعی بنظر میرسد. به این مفهوم که رئیس جمهور یک کشور که در حال جنگ با یک کشور دیگر قرار دارد به عساکرش دستور میدهد که در میدان جنگ از شهادت کار گیرند.

"هارون شوری" در این کتاب خود در صفحه ۵۷۲ بطور ناگهانی از آیه پنجم به آیات هفتم، هشتم و نهم مراجعه میکند بدون آنکه به آیه ششم اشاره نماید. میدانید چرا او اینکار را میکند؟ او اینکار را به این دلیل میکند که آیه شماره ششم این سوره، جواب انتقادات او را میدهد. در آیه ششم سوره "توبه" میخوانیم:

(وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ).

ترجمه (و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد به او پناه ده، تا کلام خدا را بشنود (و در آن ببیند) سپس او را به محل امنش برسان چرا که آنها گروهی ناآگاهند). یعنی خداوند متعال برای مسلمانها میگوید که اگر در هنگام نبرد یکی از مشرکان از شما پناه بخواهد، برای او پناه بدهید تا کلام خداوند را بشنود و بعداً او را بجای امنی برسانید. متوجه شوید قرآن نمیگوید که صرفاً برایشان پناه بدهید، بلکه میگوید که بر علاوه اینکه برایشان پناه بدهید او را بجای امنی نیز برسانید.

قرآن میگوید که هرگاه مشرکانیکه حتی در این هنگام نیز ایمان نیاورده اند، از شما تقاضای پناه را نمایند، نه تنها آنها را رها کنید بلکه به جای امنی آنها را همراهی کنید. من سوال میکنم که امروز در عصر حاضر آیا جنرالی و یا قومندانی وجود دارد که عساکرش چنین فرمان بدهد؟ آیا در عصر امروز چنین یک جنرالی وجود دارد؟ اما طوریکه مشاهده نمودید قرآن برای ما این هدایت را میدهد.

بنأ طوریکه دیدیم "هارون شوری" صرفاً بخشی از یک جمله را نقل میکند که اینکار او باعث تغییر مفهوم آیه میگردد.

این آیات قبلاً توسط اشخاصی چون "تسلیمه نسرین" نیز مورد استفاده قرار گرفته بود. [تسلیمه نسرین داکتر بنگلادیشی که به نویسنده گی رو آورده است. او بخاطر نوشتن کتابها و مقالاتی که غیر اسلامی خوانده میشد مورد

خشم علما در بنگلادیش قرار گرفت. علما بر علیه موصوف فتوا صادر کردند و او وادار به ترک کشورش گردید. تسلیمه نسرين اکنون در سویدن زنده گی میکند. مترجم].

زمانیکه من بنابر دعوت "اتحادیه ژورنالیستان شهر بمبی" حاضر شدم تا درباره خانم "تسلیمه نسرين" مباحثه داشته باشم، من از اتحادیه مذکور خواستم که جریان این مباحثه را ثبت نوار ویدئو نمایم که البته این درخواست من مورد قبول اتحادیه مذکور واقع نگردید. میدانید موضوع این کنفرانس چی بود؟ موضوع این کنفرانس " آیا بنیاد گرایی مذهبی مانع آزادی بیان میگردد؟" نامداشت. حالا خود قضاوت کنید، در یک کنفرانس که برای آزادی بیان دایر میگردد و روی آن حرف زده میشود، در همچو یک کنفرانس برای من اجازه ندادند تا جریان این کنفرانس را ثبت نوار ویدئو کنم. من به آنها وعده دادم که یک کاپی فلم ثبت شده این محفل را در اختیار آنها میگذرام. بالاخره بعد از فشار زیاد "اتحادیه ژورنالیستان شهر بمبی" به من اجازه داد تا جریان محفل را ثبت نوار ویدئو کنم. ولی میدانید چی واقع شد؟ باوجود که در این کنفرانس همه تلاش میکردند تا اسلام و من "ذاکر نایک" را مورد حمله قرار بدهند، ولی به لطف و کمک خداوند این کنفرانس خیلی، خیلی موفقانه به پایان رسید. موفقیت این کنفرانس به حدی بود که هیچ نشریه درباره آن انتقادی نداشت.

در این کنفرانس راجع به خانم "تسلیمه نسرين" مباحثه صورت گرفت. به نماینده گی از مسیحیان (پدر روحانی پیریررا)، از جانب هندو ها (داکتر وید ویاس) و به نماینده گی از مسلمانها من حضور داشتم. همچنان جناب (آشوک شهنهه) که کتاب "لاجه" یا "شرم" نوشته تسلیمه نسرين را به زبان (مراتی) ترجمه نموده بود، نیز حضور داشت. ولی اگر این محفل ثبت نوار ویدئو نمیگردید چی کسی از آن آگاهی مییافت. امروز صد ها هزار تن این فلم را مشاهده نموده از جریان آن آگاهی کامل یافته اند.

انتقاد دیگری که "هارون شوری" وارد میکند به موضوع [حقوق] زن ارتباط میگردد. اما من در یک کنفرانس که داشتم به همه ایراد های او جواب گفته ام. موضوع کنفرانس (حقوق زن در اسلام، امروزی، قدیمی و یا منسوخ؟) بود. بخش دوم این کنفرانس همه آن غلط فهمی های که "هارون شوری" و امثال او درباره اسلام دارد را، دور میسازد. اما در ارتباط به سوال شما که آیا من حاضریم با "هارون شوری" به مناظره بنشینیم؟ من میخواهم بپرسم آیا او واقعاً ارزش اینرا دارد که با او به مناظره نشست؟ به نظر من که او فاقد این چنین ارزشی است. اما اگر او خود خواسته باشد که با من در یک مباحثه شرکت کند، در آنصورت من نیز حاضریم و استقبال میکنم که با او در چنین یک مناظره شرکت کنم. البته به این شرط که مباحثه ما در حضور مردم باشد و جریان این مباحثه ثبت نوار ویدئو گردد. امید است به سوال تان پاسخ داده باشم.